گزارش

صغری خیل فرهنگ

از خبرنگاری در کردستان تا رزم در خیابان‌های خرمشهر

حضور زنان و دختران ایرانی در دفاع مقدس با مروری بر خدمات ۵ بانوی رزمنده

وقتی از نقش بانوان در جنگ صحبت به میان می‌آید، غالباً ذهن‌ها به پشتیبانی از جنگ محدود می‌شود. درصورتی‌که زنان و دختران ایرانی علاوه بر انجام این امر مهم، در غالب نیروهای پزشکی، امدادگری، رسانه‌ای و حتی نیروی رزمی نیز در مقاطعی از دفاع مقدس در خطوط مقدم نبرد حضور می‌یافتند. هفته دفاع مقدس بهترین فرصت برای تبیین نقش زنان در این دوران باشکوه است. دکتر زینب مینا امیری‌مقدم، شهلا دینوی‌زاده، جانباز مژده اون‌باشی، طاهره مسلکی و مریم کاظم‌زاده نمونه‌ای از زنان حاضر در معرکه نبرد هستند که به مرور خدمات و زحمات آنها در دفاع مقدس می‌پردازیم.

بانوی پزشک

حسینی جنگیدیم و زینبی صبر می‌کنیم

دکتر زینب امیری‌مقدم اینک به عنوان فوق‌تخصص قلب و عروق اطفال مشغول فعالیت است. او که مادر جانباز و خواهر شهید است، از ابتدا تا پایان دفاع مقدس به عنوان یک پزشک در جبهه‌ها حضور یافته است. امیری‌مقدم نمونه‌ای از یک شیرزن ایرانی است که دوشادوش مردان در میادین نبرد حضور یافت و به درمان مجروحین جنگی پرداخت.

درست بعد از پیروزی انقلاب بود که خانم دکتر امیری‌مقدم به همراه تعدادی از همکارانش درمانگاه خیریه‌ای در مسجد نبی هفت‌حوض راه‌اندازی می‌کنند تا به ارائه خدمات پزشکی رایگان مستمندان و افراد نیازمند بپردازند. سال ۱۳۵۹ که جنگ شروع می‌شود، راهی جبهه می‌شود تا بتواند خدمات بهتر و بیشتری را در مناطق جنگ‌زده ارائه کند. برحسب نیاز نیز برای درمان بیماران راهی روستاهای آبادان می‌شود. خود وی از خاطرات آن دوران می‌گوید: «مقطعی از حضورم در آبادان مصادف با ماه محرم شده بود. برای عزاداری به بیمارستان طالقانی رفتیم. مجلس عزای حسینی در آن ایام با شور و حال عجیبی برگزار می‌شد. محل اسکان ما هم اتاق‌های اطراف بیمارستان بود. وقتی چشم روی هم می‌گذاشتم و صدای صوت خمپاره‌ها را می‌شنیدم هر لحظه با خودم فکر می‌کردم الان است که بمب‌های دشمن به سقف اتاق ما بخورد و روی سرمان ویران شود.»

دکتر امیری مقدم هشت سال به صورت مقطعی در جبهه حضور می‌یابد. او از آن دوران خاطرات بسیاری دارد و لحظات نابی را به یاد می‌آورد. می‌گوید: «من در زمان عملیات به جبهه اعزام می‌شدم و بعد از اتمام عملیات به تهران برمی‌گشتم. در یکی از روزها مجروحی را به بیمارستان منتقل کردند که اصرار داشت من درمانش کنم. بالای سرش رسیدم متوجه شدم با پتو صورتش را پوشانده است. وقتی پتو را کنار زدم و چهره‌اش را دیدم خنده‌ام گرفت. پیشانی‌اش را بوسیدم، پسرم بود! آن زمان ۱۵ سال داشت. یکی از ماندگارترین لحظاتی که در آن دوران سپری کردم، مداوای پسر مجروحم بود!»

عکس تزئینی است

حضور دکتر امیری‌مقدم در جبهه‌های دفاع مقدس تا آخرین روزهای آن ادامه می‌یابد. خودش می‌گوید: «آخرین حضور من مربوط می‌شد به عملیات مرصاد. من به کرمانشاه رفتم. آنجا در دهانه کوهی قسمتی را کنده و سرپناهی را آماده کرده بودند. داخل کوه اتاق ریکاوری، اتاق عمل و... بود. مجروح هم زیاد برایمان می‌آوردند. تعدادی از مجروحان از منافقان بودند. بعد از شکست منافقان و رفع خطر ما توانستیم از مخفیگاهمان خارج شویم.»

جنگ تحمیلی برای خانم دکتر امیری‌مقدم حاوی خاطرات تلخی هم هست. شهادت برادرش مسعود شاید یکی از همین خاطرات باشد؛ می‌گوید: «برادرم سیدمسعود امیری‌مقدم سال ۱۳۶۰ در سن ۲۲سالگی به شهادت رسید. او فرمانده سپاه مهاباد و از مؤسسان سپاه پاسداران این شهر بود. وقتی که به شهادت رسید تازه‌داماد بود. فقط ۱۹ روز از ازدواجش می‌گذشت. مسعود از مهاباد آمده بود تا به مادر همسرش که در بیمارستان بستری شده بود سر بزند. یک نفر ایشان را به بهانه پرسیدن آدرس صدا می‌زند تا حواس برادرم را پرت کند. در همین لحظه همدستش با اسلحه به گردن مسعود شلیک می‌کند و او را به شهادت می‌رساند. حاضران در صحنه گفتند که برادرم هنگام شهادت این جمله را زمزمه می‌کرد: کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا.

دکتر زینب امیری‌مقدم همچنان در مراکز جهادی فعالیت دارد. چنانچه مقطعی در سیستان و بلوچستان حضور داشت. این پزشک انقلابی در ادامه همکلامی‌مان به طعنه‌هایی که به خاطر انقلابی بودنش می‌شنود اشاره می‌کند: «ما انقلاب اسلامی را قبول کردیم که راهش راه خداست و تا زمانی که جان در بدن داریم هستیم و تلاش خودمان را انجام می‌دهیم. متأسفانه برخی طعنه می‌زنند که شما پنجاه‌وهفتی هستید! خب بله ما زمان انقلاب بودیم و پنجاه‌وهفتی هستیم. انقلابی هستیم و انقلابی باقی می‌مانیم. من خیلی تلاش کردم برای کمک به رزمندگان مدافع حرم به سوریه اعزام شوم. اما اجازه حضور زنان را ندادند و حسرتش را می‌خورم. اما هنوز هم کار زینبی و کار تبلیغی خودم را انجام می‌دهم. رسالت خانم حضرت زینب(س) این بود و من هم زینبی می‌مانم.»

جانبازی در خونین‌ترین روز خونین‌شهر

بانوی رزمنده

جانباز مژده اون‌باشی اهل خرمشهر است. از آن دست دختران خرمشهری که با وجود سن و سال کم، وارد صحنه نبرد شد و در قامت یک رزمنده و امدادگر به مبارزه با دشمن پرداخت. او ۲۴ مهرماه سال ۵۹ در قامت یک رزمنده به‌سختی مجروح شد و اکنون جانباز ۵۰ درصد است.

مژده اون‌باشی سال ۱۳۴۰ در شهر مرزی خرمشهر به دنیا آمد. شهری که از بدو پیروزی انقلاب، التهابات زیادی را پشت سر گذاشت. خودش می‌گوید: یک سال قبل از جنگ، شهر من خرمشهر درگیر ماجرای خلق عرب بود. برخی مرتب بر طبل جدایی‌طلبی می‌کوبیدند و تفاوت‌های عجم با عرب را به رخ می‌کشیدند. هنوز از شر آتش این غائله کاملاً رها نشده بودیم که عراقی‌ها در خطوط مرزی شرارت‌هایشان را بیشتر کردند. ما به‌راحتی می‌توانستیم ادواتی که دشمن در مرز مستقر کرده بود را ببینیم. این طرف هم رزمندگان با وجود محدودیت‌هایی که داشتند به حالت آماده‌باش درآمده بودند. جنگ برای مرزنشین‌ها زودتر از سایر نقاط کشور آغاز شده بود. خرمشهر هم خیلی زود وارد درگیری شد و از این رو زنان و دختران این شهر دوره‌های آموزش نظامی و امدادگری را پشت سر گذاشتند.

اون‌باشی به عنوان یک بانوی رزمنده در روزی مجروحیت می‌یابد که عراق شدیدترین بمباران را روی خرمشهر اعمال کرده بود. خود وی درخصوص نحوه مجروحیتش می‌گوید: «۲۴ مهرماه برای انتقال مجروحان به بیمارستان سوار ماشین شدیم. ماشین سیمرغ آهوی بزرگی داشتیم که صندلی‌هایش را درآورده بودیم تا کار حمل‌ونقل بیماران راحت‌تر انجام شود.

ساعت دوونیم بعدازظهر صدای گلوله و رگبار شدت گرفت. من همراه بچه‌ها داخل خودرو بودم که یکدفعه ماشین از حرکت ایستاد. مورد اصابت گلوله تیربار دشمن قرار گرفته بودیم و با متوقف شدن ماشین ما، چند وسیله نقلیه پشت سر ما هم متوقف شدند. تقریباً ۶- ۵ ساعت زیر آتشبار دشمن بودیم. هشت نفر در ماشین بودیم. دست‌های من تیر خورده بود. گلوله‌ای هم به کتف برادر رضا نیامی که سمت راست من قرار داشت، اصابت کرده بود. محمدرضا مبارز هم که سمت چپ من بود، درجا به شهادت رسید. ایشان مثل سپر و محافظ جلوی من قرار گرفته و اکثر گلوله‌های دشمن به او اصابت کرده بود. آن سه، چهار نفر دیگر هم بیشتر آسیب دیده بودند. راننده‌مان که همدانی بود به شهادت رسید. من ناله‌های همرزمانم را می‌شنیدم.»

جانباز مژده اون‌باشی نمونه‌ای از زنان این سرزمین است که چه در کسوت یک امدادگر یا یک رزمنده از کیان و ارزش‌های کشورش دفاع کرد. جانبازی اون‌باشی و بانوان رزمنده‌ای چون او، سندی است بر ایستادگی زنان ایرانی در دوران باشکوه دفاع مقدس.

مسلکی بر مزار همسر شهیدش

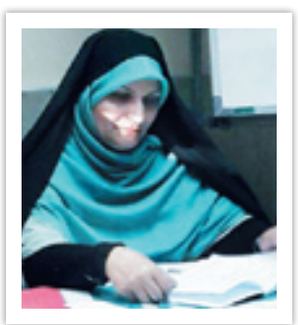

رزم با قلم و دوربین

بانوی خبرنگار

مریم کاظم‌زاده پیش از آنکه چهره‌ای آشنا باشد، نام آشنایی است. شاید خیلی از ما خاطراتش را در کتابی با عنوان «خبرنگار جنگی» خوانده باشیم. در شروع جنگ تحمیلی، میان همه آنهایی که عزم جهاد کرده و راهی میدان شدند، بودند کسانی که با سلاح قلم و دوربین به میادین جنگ رفتند و کاظم‌زاده یکی از آنها بود.

مریم کاظم‌زاده متولد شیراز است. دوران طاغوت به انگلستان رفت تا در رشته صنایع‌دستی ادامه تحصیل بدهد. اما پس از آشنایی با امام و دیدگاه‌های ایشان، در آستانه انقلاب به ایران بازگشت و در پی اغتشاشات کردستان، به عنوان خبرنگار به این خطه اعزام شد.

مریم کاظم‌زاده در جبهه مریوان با اصغر وصالی از فرماندهان گروه دستمال‌سرخ‌ها آشنا شد و در اواخر شهریور ماه ۵۸ با هم عقد کردند. مقالات کاظم‌زاده یکی از دلایلی بود که گروه اصغر وصالی به عنوان دستمال‌سرخ‌ها شناخته شد.

وی در اوایل مهرماه به همراه گردان پنجم سپاه پادگان ولیعصر(عج) که فرماندهی‌اش را همسرش شهید وصالی برعهده داشت، به مهاباد رفت و ماه عسلش را در یک شهر جنگی گذراند. با شروع جنگ تحمیلی نیز کاظم‌زاده جزو اولین خبرنگارهایی بود که به همراه شهید وصالی به غرب کشور رفت و در سرپل ذهاب مستقر شدند.

این خبرنگار جنگی بر این باور است که «بدون حضور زنان نمی‌شد جنگ را پیش برد. هرچند بانوان ایرانی در دوران هشت ساله دفاع مقدس نقش فیزیکی چندانی نداشتند اما در پشت جبهه و نیز در بخش تدارکات جبهه‌های غرب و جنوب کمک قابل توجهی برای رزمندگان بودند. درواقع زمانی که رزمنده‌ای برای حضور در جبهه عزمش را جزم می‌کرد به پشتوانه حمایت زنان خانواده‌اش بود».

در جبهه‌های غرب کشور، کاظم‌زاده خیلی زود همسرش اصغر وصالی را از دست داد. ۲۶ آبان ماه ۱۳۵۹ مصادف با روز عاشورا، اصغر وصالی در بلندی‌های حاجیان به شهادت رسید و زندگی مشترکش با کاظم‌زاده خیلی زود به اتمام رسید. اما شهادت او باعث نشد کاظم‌زاده دست از تلاش بردارد و مدت‌ها پس از شهادت وصالی نیز به اشکال گوناگون چه به عنوان یک امدادگر، نیروی پشتیبانی، رزمنده یا خبرنگار در جبهه‌های دفاع مقدس حضور می‌یافت.

حضور در جنگ در قامت یک زن

بانوی مربی

طاهره مسلکی متولد ۱۳۴۰ و اهل سلماس است. او با فرمان تشکیل ارتش ۲۰میلیونی توسط حضرت امام، وارد بسیج شد و با گذراندن دوره‌های مختلف آموزش نظامی، بعدها خودش به عنوان یک مربی، نیروهای زیادی را آموزش داد. مسلکی با آغاز جنگ تحمیلی در ۳۱شهریورماه ۵۹، شهر به شهر و روستا به روستا رفت و بانوان علاقه‌مند را با مقدمات آموزش‌های نظامی آشنا کرد.

قبل از تشکیل بسیج مستضعفین در پنجم آذرماه ۱۳۵۹، بسیج ملی با ابتکار دولت موقت تشکیل شده بود. سابقه عضویت طاهره مسلکی در بسیج به آن دوران برمی‌گردد. او می‌گوید: «بازرگان اصرار داشت نام تشکل مردمی که قرار بود داوطلبانه کار کند را بسیج ملی بگذارند. من از همان زمان به عضویت بسیج درآمدم. دبیرستانی بودم که تحت نظر شهید سیدجواد کبیری آموزش نظامی را یاد گرفتم. کارم خوب بود و کمی بعد خودم مربی شدم. آشنایی من با سیدجواد به ازدواجم با ایشان ختم شد. ازدواجی که مسیر جدیدی را در زندگی‌ام باز کرد. خانواده همسرم شاه‌دوست بودند، مشکلاتی در مسیر ازدواج داشتیم. اما همه را پشت سر گذاشتیم و بعد از ازدواج سلاح بر دوش گرفتیم و هر دو با هم وارد میدان مبارزه شدیم.»

حوالی آغاز جنگ تحمیلی، شهید سیدجواد کبیری به همسرش می‌گوید او قرار است راهی میدانی شود که انتهایش مشخص نیست. لذا باید در نبود او، مسئولیت خانه را بر دوش بگیرد. طاهره خانم مسئولیت می‌پذیرد و همراهی او با مجاهدت‌های همسرش ۲۱ سال یعنی تا لحظه شهادت سیدجواد ادامه می‌یابد. شهید کبیری شبانه‌روزش را وقف خدمت به انقلاب و جنگ کرده بود و در طول سال‌های زندگی مشترکشان، اغلب در مأموریت بود. همزمان نیز مسلکی تصمیم می‌گیرد خودش در خانه بیکار نماند و به آموزش نظامی دیگر خانم‌ها بپردازد.

این بانوی مربی می‌گوید: «کار آموزش نظامی را از مدارس شروع کردیم. با بچه‌ها صحبت می‌کردم و آنهایی که علاقه‌مند بودند را تحت تعالیم آموزش قرار می‌دادیم. گاهی هم در مناطق عملیاتی حضور می‌یافتیم. من مدت ۳۶ ماه سابقه حضور در غرب، سنندج، سقز و آذربایجان غربی را دارم. در عین حال سیدجواد هم نبود و خودم مسئولیت خانه را به عهده گرفته بودم. گاهی هم همراه سیدجواد به منطقه می‌رفتم. هشتم شهریور ماه ۶۱ اولین فرزندم به دنیا آمد. حالا وظیفه مادری را هم بر عهده داشتم و تا امروز که مادر سه فرزند و همسر شهید هستم، لحظه‌ای دست از کار و فعالیت بر نداشته‌ام و همچنان با همان انرژی به فعالیت‌هایم ادامه می‌دهم.»

۳۶ ماه حضور در مناطق عملیاتی، سال‌ها پرداختن به آموزش نظامی و اداره زندگی در نبودن‌های همسر رزمنده، گوشه‌هایی از مجاهدت‌های بانو طاهره مسلکی است. او الگوی خودش را شهید اسماعیل مختارپور می‌داند و می‌گوید: «این شهید در سال ۱۳۵۶ کتاب‌هایی را برای مطالعه به من داد که در انتخاب مسیر زندگی‌ام بسیار به من کمک کرد. امروز که به گذشته‌ام نگاه می‌کنم خوشحالم توانستم در قامت یک «زن» در دفاع مقدس حضور یابم و همچنان پا در رکاب ولایت باشم.

امدادگر ۱۷ ساله

بانوی امدادگر

شهلا دینوی‌زاده متولد آبان‌ماه ۱۳۴۱ در دزفول است. ۱۷ سال بیشتر نداشت که جنگ تحمیلی، شهر او دزفول را مورد تهدید قرار داد و دینوی‌زاده به عنوان یک امدادگر در مناطق عملیاتی مشغول خدمت شد. او در دفاع مقدس یک برادرش (شهید بهروز دینوی‌زاده) را از دست داد و خودش نیز ۱۸ ماه و هفت روز حضور مستمر در مناطق جنگی داشت.

دینوی‌زاده به عنوان یک دختر دزفولی، دوران نوجوانی و جوانی‌اش را در بحبوحه انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی گذراند. دانش‌آموز بود که دوره امدادگری را دید تا خودش را آماده اتفاق‌های خاصی نظیر جنگی قریب‌الوقوع کند که از بدو پیروزی انقلاب مرزهای جنوب و غرب کشورمان را تهدید می‌کرد. او همچنین جزو اولین گروه‌های بانوان بود که دوره‌های آموزش نظامی را پشت سر گذاشتند. نکته قابل توجه در زندگی جهادی شهلا دینوی‌زاده، همزمانی اتمام دوره امدادگری او درست روز قبل از شروع جنگ است. خود او در این خصوص می‌گوید: زمانی که دوره عملی امدادگری‌ام تمام شد، دقیقاً روز بعد، جنگ آغاز شد. هنوز گواهی پایان دوره امدادگری‌ام نیامده بود که کار امدادگری را در بیمارستان دزفول شروع کردم. این امدادگر ۱۷ساله از حس و حال آن روزهایش می‌گوید: «ابتدا فکر می‌کردم این جنگ چند روز بیشتر طول نمی‌کشد و به‌زودی تمام می‌شود. تمام‌وقت در بیمارستان بودم. کمی بعد متوجه شدم که این جنگ حالا حالاها ادامه دارد و من مدت دو سال در کسوت امدادگر افتخار خادمی به مجروحان را در دزفول پیدا کردم. آن زمان ۱۷سال داشتم. دینوی‌زاده می‌گوید: «در روزهای اول از لحاظ احساسی درگیر بودم تا اینکه توانستم خودم را با شرایط وفق بدهم. تحمل این حجم از ناراحتی برای یک دختر در آن سن و سال سخت بود. دیدن مجروحیت رزمنده‌ها که نظامی بودند برایم قابل تحمل‌تر بود. اما دیدن مردم عادی از کوچک و بزرگ گرفته تا زن و مرد در میان مجروحان و شهدا، واقعاً دردآور بود. بمباران و موشکباران‌های ممتد وحشتناک بود. سر را که برمی‌گرداندی می‌دیدی همکلاسی‌ات مجروح شده و روی تخت بیمارستان افتاده است. آن طرف‌تر دوست دیگرت شهید شده و جنازه‌اش را باید به سردخانه منتقل کنی. فکرش را بکنید چه حجمی از غم روی دل یک دختر در آن سن و سال می‌نشیند. دختری با آرزوهای رنگارنگی که برای خودش داشت.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۵۳

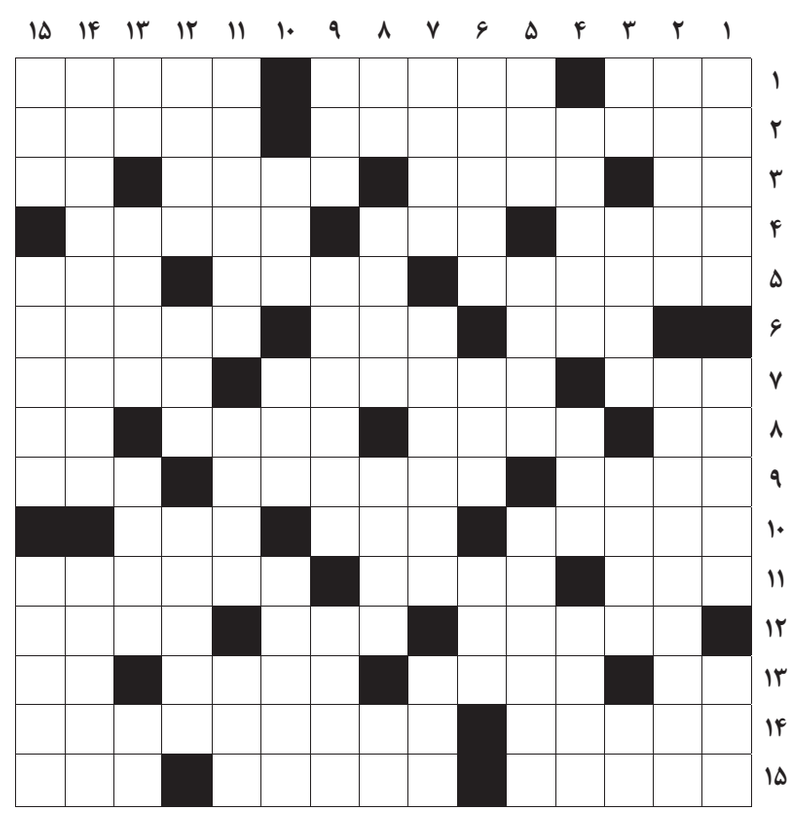

از راست به چپ

■ ۱- خون- گلخانه آپارتمانی- ناخوش احوال ■ ۲- نوعی انسان متعلق به ۴۰ هزار سال پیش- کوه‌های بلند ■ ۳- شبکه رایانه‌ای- سختی و مشکل – نویسنده کتاب طاعون- گرد بتونه ■ ۴- قدرت و توان- میلیون در صنعت برق- نقطه سیاهی درقلب ■ ۵- حمل و نقل کالا- مفهوم و معنی- مجلس اعیان ■ ۶- کارزار- همسر ماری کوری- پایتخت داریوش؛ آبگیر ■ ۷- پنجمین سلطان سلسله خوارزمشاهیان- شهری در آفریقای جنوبی- شگفتی ■ ۸- صد متر مربع- سرنیزه- پدر عمار- غذای نذری ■ ۹- کرگدن- سم کشنده- فلسفه ارسطو ■ ۱۰- خیانت در آن روا نباشد- از بروج فلکی- اسب چاپار ■ ۱۱- اعمال زور و فشار- از شهدای کربلا- سرزدن گناه از کسی ■ ۱۲- گوریل- ریسمان- وسیله‌ای در آشپزخانه ■ ۱۳- بوی پشم سوخته- جوهر قلیا- ابله و احمق- حرف خطاب ■ ۱۴- گذراندن وقت- از مراکز استحصال خاویار دریای خزر ■ ۱۵- تنبلی- سیاهه و تراز مالی- ده واحد از چیزی

از بالا به پایین

■ ۱- دوآلیسم؛ دوگانه‌پرستی- چپاول- شیرینی کرمانشاه ■ ۲- تیم فوتبالی در اسپانیا- مهاجم فرانسوی رئال مادرید ■ ۳- راه نافرجام- سرود و آواز- از ماه‌های میلادی- راه میان‌بر ■ ۴- فاکس- از رژه می‌بینند- کعبه کوهنوردان ■ ۵- نان‌آور خانه- زعفران- معامله پایاپای ■ ۶- خط رایج اشکانیان- خبرگزاری عربستان- خمیازه ■ ۷- بزرگ- پارچه ابریشمی گلدار- علت و موجب ■ ۸- حرف انتخاب- از موجودات ریز تک‌سلولی- دربند- ساز شاکی ■ ۹- زالزالک وحشی- جریان؛ روند- صمیمی ■ ۱۰- آسان نشده- کشتی جنگی- بر سر راه کرج به چالوس قرار دارد ■ ۱۱- مثلث هراس‌انگیز- تخت- بدبو ■ ۱۲- اشعه فرابنفش- همراه جادو- زرشک ■ ۱۳- بنده و شما- نوعی گرفتن پول از مردم- ضد محال- عدد رمزی ■ ۱۴- عمارت بسیار مرتفع- دنباله؛ بقیه ■ ۱۵- جاده قطار- رشوه دادن- بهترین وضع یا حالت در کار

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۱	۲						
				۷	۹	۸		
		۴	۶			۷	۲	
۶					۱			
	۷	۱				۲		
	۹				۶		۵	
۳								۹
			۵	۴	۸			۱
								۲

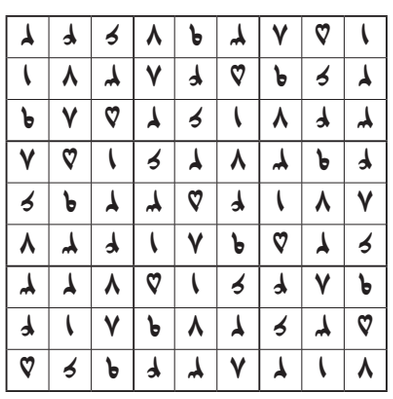

جدول کلمات متقاطع
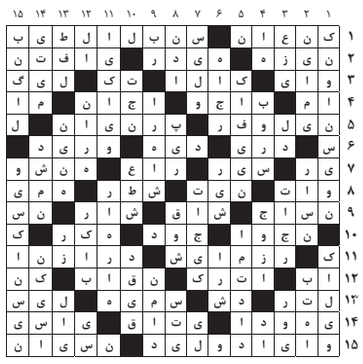
پاسخ جدول شماره ۵۷۵۲